



در خدمت و خیانت کتابخوانی

احتمالاً شما هم مثل من زیاد دیده‌اید که بگویند: «رمان خونندن رو باید از بین ساعت مطالعه حذف کرد» یا «رمان خونندن که کتابخوانی

زینب هاشم‌زاده

روزنامه‌نگار

حساب نمی‌شه» و از این دست حرف‌ها.

شاید شما ابتدا به‌عنوان ساده‌ترین راه نام چند نویسنده مشهور را بیاورید که لابد اینها هم کار بی‌خودی انجام داده‌اند و رمان نوشته‌اند یا مثلاً حتماً شما از فلان شخص معتبر و مشهور که رمان می‌خواند بیشتر می‌فهمید.

نه؛ من نمی‌خواهم در مورد استدلال‌های بالا حرف بزنم، می‌خواهم در مورد کارایی رمان و استفاده‌هایی که در زمینه‌های مختلف می‌شود از آن داشت صحبت کنم. ماقصی کتاب‌های زندگی‌نامه‌شده‌ارامی خوانیم، جدای از آشنایی با تاریخ جنگ، اطلاعاتی هم در مورد آن شهید داریم و بایک نوع سبک زندگی آشنا می‌شویم. حالا این سبک زندگی در مورد شخصی حقیقی است که دارد در این کتاب گفته می‌شود، ما می‌توانیم در قالب رمان نکاتی در رابطه با سبک زندگی را دریافت کنیم که حتی شخصیت داستان حقیقی نیست، اما نقاطی که بیان شده قابل اتکا هستند. پس در قالب رمان می‌توانیم اطلاعات خوبی در مورد کار، نوع زندگی، مشاغل، فرهنگ و رسوم اقوام مختلف جامعه دریافت کنیم.

بُعد دیگر کاربرد درمان این است که وقایع تاریخی را در قالب یک داستان راحت‌تر می‌توان به مخاطب منتقل کرد. حداقل در ابتدایی‌ترین زمینه که می‌شود اطلاع یافتن از چگونگی آن واقعه، به خصوص برای سنین نوجوان، خیلی کاربردی و خوب است. با یک پیش‌زمینه ذهنی خوب و انتقال فضا و حس آن قضیه، بعداً خواننده می‌تواند با استفاده از کتاب‌های تاریخی مختصات دقیق زمانی و مکانی آن را بخواند و به‌واسطه پیش‌زمینه ذهنی‌ای که از طریق رمان کسب کرده است، راحت‌تر آن موضوع را به‌خاطر بسپارد.

اما باید به این نکته هم توجه کرد که مطلقاً رمان خوان بودن، آسیب‌های بلندمدتی را برای ما خواهد داشت. مغز ما عادت می‌کند همه چیز را به فرم قصه و رمان دریافت کند تا بتواند آن را بفهمد و به‌خاطر بسپارد و دیگر این‌که یک چیزی سرراست و با یک چارچوب زمانی و مکانی دقیق را بخوانیم، برای ما نامأنوس می‌شود.

اگر ما رمان را یک متن نرم فرض کنیم و کتاب‌های تخصصی را متن سخت، عادت کردن مطلق به متن نرم کار شما را برای فهم متن سخت دشوار خواهد کرد. تعادل میان این دو را باید حفظ کرد.

شاید بگویید همه رمان‌ها نکات ذکر شده را ندارد؛ اول این‌که بالاخره هر کتابی برای خود یک نکته و پیامی دارد و دوم این‌که ذهن و خیال خودتان را به قلم نویسنده بسپارید و در دنیایی که نوشته شده رها کنید. اجازه بدهید خیال و تخیل‌تان در فضای قصه و زندگی شخصیت‌های داستان برای خودش چرخ بزند.

«انگار نمی‌دانستیم مرز میان ما و کتاب‌ها کجاست. کتاب‌ها آب‌وهوای ما بودند، محیط‌زیست ما بودند، پوشش و پوشاک ما بودند.

ما فقط کتاب‌ها را نمی‌خواندیم، ما به آنها تبدیل می‌شدیم.» (فقط روزهایی که می‌نویسم، نشر اطراف، صفحه ۹۵)

ویژه شماره صد

۷

قفسه کتاب

ضمیمه کتاب و داستان روزنامه جام جم
سه‌شنبه ۲ دی ۹۹ • شماره ۱۰۰

رسانه‌ها در نزاع قدرت عرصه کتاب سهم مهمی دارند

جنگجویان پیکار کتاب

علیرضا جوانمرد

داستان‌نویس

شاید قبل‌تر از پل فایرابند اتریشی هم‌کسانی بوده باشند که ارشمیدس وار «یافتم یافتم» گویان، اعلام کرده باشند که حتا علم هم بی‌طرف نیست و در خدمت و منقاد قدرت است. اما حالا این موضوع را میشل فوکو و خیلی‌های دیگر دست‌مالی کرده‌اند. دیگر گفتن از این‌که جهان امروز، چیزی نیست جز گفتگوی حول قدرت، نه تازه است و نه انقلابی. ولی هنوز هم هستند کسانی که گمان می‌کنند «کتاب» خودش جای خودش را در بازار بازی می‌کند و خواننده مخصوصش را پیدا می‌کند. مثل چشمه‌ای که از میان سنگ خارا راهی به رهایی و جاری شدن پیدا می‌کند و تشنگان حقیقت را مستفیض می‌فرماید.

باشد! واضح‌تر می‌گویم: با ذکر یک مثال فرضی؛ نویسنده‌ای کتابی می‌نویسد که در خیالش شاهکار است. بعد کتاب را مانند کنز مخفی به بازار عرضه می‌کند و خیال می‌کند به زودی نور خیره‌کننده ناشی از درخشش الماس وار کتاب، ازدحام کتاب‌خوان‌ها که از میانه شب در برابر کتاب‌فروشی‌ها صفاً صفاً شده‌اند و هیچ والذاریاتی جلودارشان نیست تا کتاب را طلوع فجر نشده بخرند و یک نفس بخوانند، مگر برای قضای حاجت که لحظه‌ای کتاب خواندن را رها کنند. این افسانه‌ی بلندبالای اساطیری اما در واقعیت میانه‌اندام درهم می‌شکند: التفات خوانندگان به کتاب بی‌طرفانه نبوده و تابع قدرت است.

اگر قدرت امروز جهان بر اساس غفلت از ذات هستی و انسانی باشد، کتاب‌های غفلت‌انگیز پر فروش خواهد بود. منظورم تنها به بازار کتاب عامه‌پسند تهران و ایران نیست. کتاب‌هایی که تجویز می‌کنند چطور یک شبه مرد صد میلیون دلاری شوید، که انگشت سبابه خود را بلند بفرمایید و چشم‌های‌تان را ببندید و به کیهان متصل شوید و بیماران صعب‌العلاج را شفا دهید. اینها پر فروش است. خیال خام‌فروشی، پر فروش است. خیلی‌ها آرزو دارند سیندرلا باشند و در یک اتفاق بامزه، از فلاکت به

مقام شازدگی برسند. آیا سیندرلا نشان می‌دهد که نظام شازدگی مایه بیچارگی و فلاکت است؟ خیر! سیندرلا باید غفلت بفروشد و بگوید: ای مفلوک! شاید تو هم عروس شاه‌شدی! پر فروش‌های سایت آمازون در سال ۲۰۲۰ میلادی را ببینید. بعد کتاب‌های ۲۰۱۹! بعد ۲۰۱۸! بعد هر سالی که عشق‌تان کشید؛ هر چه هست کتاب‌هایی در سطح! خاطرات آدم‌های معروف. کمیک‌های مهیج یا بامزه. همین! هری پاتر و ارباب حلقه‌ها را بگذارید جلوی چشم. حالا رسانه‌ها و جشنواره‌ها سعی می‌کنند نظام قدرت را طوری سامان بدهند تا به نحوی ایده خود را حاکم کنند. این واقعیت است و به اعتقاد من اصلاً تلخ هم نیست. امروز حتی علم ریاضی را هم باید گفت بی‌طرف نیست و مطیع قدرت است؛ آن وقت رسانه بی‌طرف که نگاهی به قدرت ندارد می‌تواند وجود داشته باشد؟ رسانه بی‌طرف، یک لطیفه مضحک ولی بی‌نمک است. فرض بفرمایید متر و معیار نقد ادبی خیلی علمی باشد؛ یادتان باشد در یک بازی کلان‌تر، علم خود دنباله‌رو قدرت است. آکادمی اسکار با آن ساز و کار پیچیده و گسترده با رنگین‌کمانی از داورها تعیین می‌کند که بهترین فیلم غیرانگلیسی‌زبان هر سال کدام است؛ پس فیلم‌های اسکاری خیلی خوب است. پس فیلم‌های علی حاتمی که حتی سیمرغ فجر هم ندارد آنقدر خوب نیست. یا تقوایی در ناخدا خورشید. (این مثال‌ها را از این جهت می‌زنم که سینما نسبت به کتاب ملموس‌تر است.) این یعنی قدرت و متر آمریکایی قوی است. خیلی قوی. تا جایی که حتی ممکن است ما در تهران فیلم‌های مان را با متر آمریکایی بسنجیم. این جنگ قدرت گریزناپذیر است. واقعیت جهان امروز است. نمی‌شود در دنیای امروز زندگی کرد و گفت منزه از این جنگ قدرت، می‌شود زیست داشت. در عالم کتاب هم این نزاع قدرت وجود دارد. خواننده‌های کتاب‌های عامه‌پسند که از روی تفنن کتاب می‌خوانند در این جنگ سهمی دارند. کسانی هم که کتاب نمی‌خوانند در این جنگ سهمی دارند. رسانه‌ها از جنگجویان اصلی این پیکار هستند.

